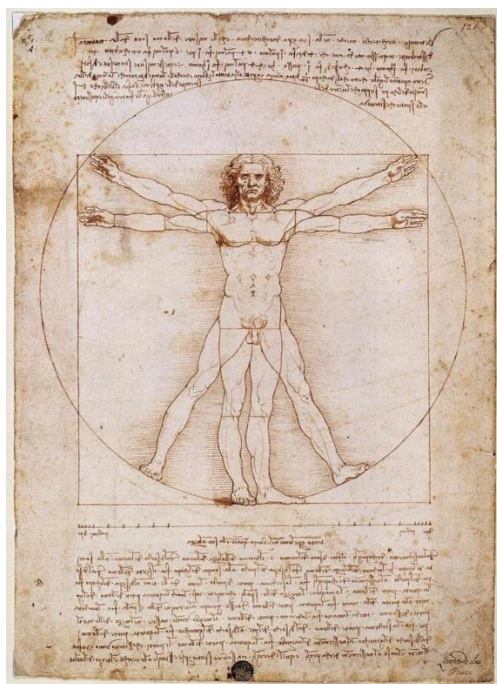


اقتصاد سیاسی بدنمند

فردریک باسو و کارستن هرمان-پیلاث

ترجمه‌ی همایون عباسی



مقدمه‌ی مترجم: مفهوم اقتصاد بدنمند (**Embodied Economics**) به‌عنوان یک رویکرد تازه و رادیکال در تحلیل‌های اقتصادی، پارادایم‌های سنتی را به چالش می‌کشد که انسان را صرفاً به‌عنوان موجودی منطقی و پردازش‌گر اطلاعات معرفی می‌کنند. فردریک باسو و کارستن هرمان-پیلاث در کتاب خود، با تأکید بر این نکته که نادیده‌گرفتن بدن و تجربیات جسمانی انسان در نظریه‌های اقتصادی، به فهم ناقص و سطحی از واقعیت‌های اقتصادی منجر می‌شود، به دنبال بازنگری انتقادی این وضعیت هستند. آن‌ها استدلال می‌کنند که اقتصاد، باید به یک علم سیاسی تبدیل شود که در آن بدن و تجربه‌های انسانی در مرکز توجه قرار گیرد؛ زیرا این رویکرد (از طریق بازاندیشی در مفاهیم پایه‌ای پول، مالکیت، کار) می‌تواند نقد جدی‌تری به سرمایه‌داری و ساختارهای قدرت موجود ارائه دهد. آن‌ها به بررسی مشکلات ناشی از انتزاع و ریاضیات در نظریه‌های اقتصادی می‌پردازند و تأکید می‌کنند که این نواقص، موجب انحراف تحلیل‌های اقتصادی به سطوحی غیرواقعی می‌شود. باسو و هرمان-پیلاث همچنین بر این باورند که با تمرکز بر تجربیات بدنی و اجتماعی، می‌توان به درک عمیق‌تری از نیازها و خواسته‌های اقتصادی دست یافت. اقتصاد بدنمند به پیوند میان علوم اجتماعی و علوم اعصاب اشاره دارد و سعی دارد تعاملات میان بدن، مغز و محیط اجتماعی را به‌عنوان زمینه‌های اصلی تحلیل رفتار اقتصادی مورد بررسی قرار دهد. این رویکرد، فضایی را برای فهم بهتر تعاملات انسانی و اجتماعی ایجاد می‌کند و بر اهمیت بازگشت به تجربیات انسانی یا بازگشت بدن به اقتصاد تأکید می‌کند. در مجموع این دیدگاه به‌ویژه در مواجهه با چالش‌هایی چون آسیب‌های جسمی و روانی ناشی از کار، بحران‌های محیط زیستی و نابرابری‌های اقتصادی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

فردریک باسو دانشیار روان‌شناسی اقتصادی در دپارتمان علوم روان‌شناسی و رفتاری در مدرسه‌ی اقتصاد و علوم سیاسی لندن (LSE)، بریتانیا است. کار علمی او با هدف به‌کارگیری، توسعه، و گسترش ادبیات مرتبط با بدنمندی (embodiment) برای درک و تغییر زندگی اقتصادی انجام می‌شود.

کارستن هرمان-پیلث استاد و عضو دائمی در مرکز مطالعات پیشرفته‌ی فرهنگی و اجتماعی ماکس وبر در دانشگاه ارفورت، آلمان است. پژوهش بینارشته‌ای او حوزه‌های فلسفه اقتصادی، اقتصاد تکاملی، اکولوژیک و نهادی، نشانه‌شناسی، و مطالعات چین را پوشش می‌دهد. کتاب‌های اخیر او شامل مجموعه‌ای است که با ینس هاربکه با عنوان «نورو-اقتصاد (نورواکونومی) اجتماعی: یکپارچه‌سازی مکانیکی علوم اعصاب و علوم اجتماعی» (۲۰۲۰) ویرایش کرده‌اند. چکیده‌ای از کارهای او در سال ۲۰۲۳ با همکاری کریستیان هدرر در کتابی تحت عنوان «اصول جدید اقتصاد: علم بازارها» منتشر شد.

از نوروساینتیست انتقادی-اجتماعی، دکتر عبدالرحمن نجل رحیم به خاطر معرفی این کتاب و راهنمایی برای این ترجمه سپاسگزارم. دکتر نجل رحیم با بررسی ارتباطات میان بدن، مغز و رفتار انسانی و به‌ویژه تاکید بر اهمیت تجربیات جسمانی در تحلیل‌های اجتماعی و اقتصادی مفاهیم نوینی در زمینه‌ی بدنمندی معرفی کرده است و از این نظر نقش پیشرو، الهام‌بخش و برجسته‌ای در این مطالعات در ایران دارد.

مقدمه‌ای بر رویکرد بدنمند به حیات اقتصادی

چکیده: اقتصاد به طرق متعدد تأثیری عمیق بر بدن می‌گذارد، اغلب درد و رنج را تحمیل می‌کند و در عین حال به نیازهای بدنی پاسخ می‌دهد و آرزوها را ایجاد می‌کند. با این حال، نظریه‌ی اقتصادی متعارف دیدگاهی نابدنمند از انسان و بازار ارائه می‌دهد

که معمولاً به‌عنوان پردازنده‌های اطلاعاتی مفهوم‌سازی می‌شوند. این کتاب وضعیت غالب فکری در اقتصاد و تحولات اخیر آن، مانند اقتصاد رفتاری، را به چالش می‌کشد که به‌طور اصولی به عقلانیت ارجاع می‌دهد و ریشه‌های عمیق فکری در تضادهای غربی بین بدن و ذهن، احساس و عقلانیت، یا جامعه و جماعت دارد. این مقدمه مروری کلی از فصل‌های کتاب ارائه می‌دهد و استدلالی برای رویکردی از بنیاد متفاوت مطرح می‌کند که در آن بدنمندی پایه‌گذار و محدودکننده‌ی حیات اقتصادی است و اقتصاد بدنمند را به‌عنوان اقتصاد سیاسی معرفی می‌کند.

اگر چیزی وجود داشته باشد که در زندگی اقتصادی در همه‌جا دیده می‌شود اما در مدل‌های اقتصادی غایب است، قطعاً بدن است؛ مگر این‌که اشاره‌ای به بدنمندی، با ذکر احساسات، به‌عنوان مثال، به توضیح این‌که چرا (به طرز غیرمنتظره‌ای) رفتار انسانی این‌قدر از مدل فاصله دارد، کمک کند. به‌نظر می‌رسد که آنچه بدنمند است تفاوتی ناخواسته باشد، اشکالی در داده‌ها که واقعیت را بسیار سرسخت نشان می‌دهد. این کتاب به‌طور کامل دیدگاهی معکوس اتخاذ می‌کند و ادعای اصلی جسورانه‌ای دارد: ما باید به بدنمندی در اقتصاد توجه کنیم، زیرا بدن زندگی اقتصادی را پایه‌گذاری و محدود می‌کند.

بیا بید چند مثال بزنیم، با بیماری‌های مرتبط با کار در جوامع مدرن شروع کنیم. آنها در اقتصاد فراوانند، به‌طوری که می‌توان استدلال کرد که رنج بدنی یکی از ویژگی‌های اصلی سرمایه‌داری از زمان ظهور آن بوده است. در روزهای اولیه‌ی آن، برده‌داری به عنصر اساسی نظام سرمایه‌داری تبدیل شد. با ظهور به‌اصطلاح «نیروی کار آزاد» در طول صنعتی‌شدن، ساعات کاری بی‌پایان، ایمنی صفر در محل کار، و شرایط دشوار، کار در «کارخانه‌های شیطانی» را به یک شکنجه تبدیل کرد. این شرایط به‌تدریج بهبود یافته است، اگرچه اثرات مضر کار بر بدن هنوز به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ضروری سرمایه‌داری امروزی پذیرفته می‌شود: به کسانی فکر کنید که معمولاً در کشورهای فقیر هستند و مواد معدنی نایاب را که برای باتری‌های گوشی‌های هوشمند استفاده می‌شود استخراج می‌کنند، یا در کارخانه‌های تولید پوشاک ارزان و بی‌کیفیت (فست-مد) کار می‌کنند؛ کسانی که اغلب مهاجر هستند، کسانی که به‌عنوان

کارگران ساختمانی ساخت و نگهداری خانه‌ها را انجام می‌دهند؛ یا کسانی که رفت‌وآمدهای طولانی به محل کار خود را تحمل می‌کنند. مثال دیگر، اشکال متعدد مراقبت از بدن، مانند مسئولیت‌پذیری کودکان یا سالمندان در خانه است که در بیشتر جوامع از طریق بازار یا نقل‌وانتقالات پولی جبران نمی‌شود. به‌ویژه زنان بار سنگین این شرایط را به دوش می‌کشند، با ساعات کاری طولانی علاوه بر کارهای خانگی که به‌طور عمده مربوط به آنها می‌ماند. به‌طور کلی، مراقبت از بدن به‌عنوان منبع تولیدی برای نظام سرمایه‌داری بیشتر به حوزه‌ی خصوصی و شخصی واگذار می‌شود، به‌ویژه زمانی که این بدن‌ها هنوز مولد نیستند یا دیگر مولد نیستند.

عموماً در علم اقتصاد با چنین تصاویری به‌عنوان اصطکاک‌های ضروری برای رشد اقتصادی برخورد می‌شود، هرچند که توسعه‌ی «تلنگر» nudging در محیط کار نشان می‌دهد که اقتصاد رفتاری اخیراً این مورد را تأیید کرده است که ما باید از بدن خود مراقبت کنیم تا بهره‌وری اقتصادی خود را حفظ کنیم. هنگامی که صحبت از حفظ توانایی خود در کار می‌شود، وقتی صحبت از حفظ توانایی ما برای کار می‌شود، ما به‌طور فزاینده‌ای تحت فشار هستیم تا به اصول سلامتی پایبند باشیم، مشابه روندهای اواخر قرن نوزدهم، زمانی که برای حفظ تناسب جمعیت برای کار و جنگ انضباط‌های بهداشتی و نظافت تحمیل می‌شد. در عین حال، بسیاری از افراد از مشکلات روان‌شناختی مرتبط با کار، مانند تبعیض و آزار و اذیت رنج می‌برند.

به‌بیان ساده، در جوامع سرمایه‌داری، وقتی بدن‌ها در مرکز تلاش‌های بی‌شماری برای فروش کالاها و خدمات نیستند، دریافت‌کنندگان استراتژی‌های برون‌سازی هستند که هزینه‌های جبران‌ناپذیری مانند مرگ‌ها و بیماری‌های ناشی از کار را بر آنها تحمیل می‌کند. تصویری که ترسیم کرده‌ایم تاریک است، اما تنها بخش کوچکی از داستان است. عنصر مهم دیگر گرم‌شدن کوهی زمین در نتیجه‌ی فعالیت‌های صنعتی است که باید آگاهی بیشتری را نسبت به موقعیت مشکل‌ساز بدن در سرمایه‌داری مدرن افزایش دهد. مرگ‌ومیر و بیماری‌های مرتبط با آلودگی هوا و آب، یا رویدادهای شدید آب و هوایی مانند سیل، طوفان، و موج گرمای یک هفته‌ای برخی از بارزترین تصاویر هستند. مجدداً، مراقبت از بدن در این موقعیت‌ها معمولاً در خانواده و سایر محافل

اجتماعی مثلاً (دوستان، گروه‌های حمایتی محلی) باقی می‌ماند یا توسط سیستم‌های بهداشت عمومی ارائه می‌شود.

اینها نکات اساسی برای نشان دادن اهمیت بدن در اقتصاد هستند، اما کتاب ما درباره‌ی غفلت از بدن در معنایی بنیادی‌تر است. ما استدلال می‌کنیم که انتزاع از بدن (نابدنمندی) ویژگی تعریف‌کننده سرمایه‌داری است که ناشی از انتزاع نیروهای بازار بر زندگی انسانی (و غیرانسانی) است. یکی از این انتزاعات، جدایی «قدرت کار» از بدن و گنجاندن آن در فرآیند ارزش‌گذاری پولی است، یعنی آنچه که به‌عنوان «بازار کار» شناخته می‌شود. البته کار توسط افراد با بدن‌ها انجام می‌شود، اما همان‌طور که در بالا ذکر شد، رنج بدنی آن‌ها در فرآیند کار مزدی همواره تا حد امکان نادیده گرفته می‌شود. نقص اقتصادی برده‌داری دقیقاً این بود: صاحب برده با زندگی بدنی بردگان مانند بیماری، خانواده یا پیری مواجه می‌شد که تنها با تحمیل سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین شرایط کاری بر آنها می‌توانست از آنها جلوگیری کند. هنگامی که داستان «نیروی کار آزاد» ایجاد و نهادینه شد، کارفرمایان می‌توانند زندگی خانوادگی کارگران خود را فراموش کنند. این یک اصل ثابت در سرمایه‌داری است: به‌عنوان مثال، مزدبگیر ژاپنی در دوران به‌اصطلاح طلایی رشد اقتصادی ژاپن تحت فشار شدید کار می‌کرد و تقریباً از خانواده‌اش جدا شده بود، و همسرش به خانه محدود شده بود تا به سایر وظایف و مسئولیت‌ها، مانند بزرگ کردن فرزندان، رسیدگی کند. جای تعجب نیست که جوامع امروزی با مشکل دیگری در بدن روبرو هستند: کاهش سریع جمعیت به دلیل نرخ پایین زادوولد - فقط به چین امروز و فرهنگ کاری بدنام «۹۹۶» [به کار کردن از ۹ صبح تا ۹ شب، شش روز در هفته اشاره دارد. م] آن در شرکت‌های فناوری نگاه کنید. چنین استدلال‌هایی سابقه‌ی طولانی در تفکر انتقادی درباره‌ی اقتصاد دارند که با کارل مارکس و مشاهدات تیزبینانه‌ی او درباره‌ی ازخودبیگانگی و انحطاط انسان در سرمایه‌داری شروع می‌شود. با این حال، پس از مارکس، اینها به‌ندرت دغدغه‌های رشته اقتصاد بود که در پایان قرن نوزدهم از سایر علوم انسانی جدا شد، فرآیندی که با ریاضی‌سازی آن از دهه‌ی ۱۹۳۰ تکمیل شد. در این فرآیند، تحلیل‌های اقتصادی از بدن منتزاع می‌شدند، برای مثال با کنار گذاشتن صریح تحقیقات روان‌شناختی. مهمتر

از همه، ما استدلال می‌کنیم که این انتزاع در تئوری منعکس‌کننده فرآیندی از انتزاع است که در دنیای واقعی از طریق اشکال نهادی خاص اقتصاد، مانند جدایی جنسیتی بین کار مزدی و حوزه‌ی خانگی آشکار شد. این تا حد زیادی با تحلیل ماکس وبر از «قفس آهنین سرمایه‌داری» و نیروهای «عقلانی‌سازی» آن مطابقت دارد. از نظر وبر، انتزاع انسانیت‌زدا، ویژگی بارز «اجتماعی‌شدن بازار» («Marktvergesellschaftung») است.

استفاده‌ی ما از اصطلاح «انتزاع» الهام‌گرفته از آثار ف. هایک است و در سنت اندیشمندانی قرار دارد که بر نوآوری سیستم اجتماعی و اقتصادی که در قرون اخیر پدید آمده تأکید کرده‌اند، مانند مفهوم «جامعه‌ی بزرگ» هیوم و تمایز معروف فردینان تونیس بین «جماعت» و «جامعه». تونیس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا او به‌طور صریح «جماعت» را به‌عنوان شکلی بدنمند و حتی زنانه از زندگی تعریف می‌کند، و «جامعه» را لزوماً «سرمایه‌دارانه» می‌داند، جایی که اصل انتزاع مردانه حاکم است. از این دیدگاه، جامعه‌ی مدرن به‌عنوان شکلی از جماعت امکان‌پذیر نیست. به‌طور مشابه، هایک استدلال می‌کرد که بازار و شکل‌های مرتبط با جامعه، نظام‌هایی از قوانین انتزاعی هستند که نباید با مداخلاتی که از انگیزه‌ها و ارزش‌گذاری‌های ریشه‌دار در اشکال زندگی جمعی پیشامدرن (به‌اصطلاح «قبیله‌ای») نشأت می‌گیرند، مختل شوند. هایک عدالت اجتماعی را یک توهم می‌دانست که توسط عواطف بدوی‌تر و باورهای (انسان‌انگارانه) ایجاد شده است. این دیدگاه، هرچند به‌ندرت با همین عبارات توجیه می‌شود، مشخصه‌ی مواضع اصلی سیاست‌های اقتصادی است که اغلب موقعیت معرفتی برتری را به بازارها نسبت می‌دهند، به این معنا که، همانطور که هایک گفت، آنها به لطف سیستم قیمت، پردازشگرها و تولیدکنندگان اطلاعات اقتصادی‌ای هستند که قدرتمندتر از هوش انسانی بدنمند در افراد و جوامع عمل می‌کنند.

هایک همچنین در بحث محاسبه‌ی سوسیالیستی دهه‌ی ۱۹۴۰ تأثیرگذار بود و به شکل‌گیری نولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ کمک کرد. ما آثار او را به‌عنوان نقطه‌ی شروع در این کتاب انتخاب می‌کنیم زیرا یک تناقض اساسی در تفکر او را آشکار می‌کنیم. استدلال او درباره بازار کاملاً منتزع از بدن (نابدنمند) است، حتی به‌عنوان یک اصل

هنجاری: از نظر او، بازاری که زیرساخت جامعه‌ی بزرگ را تشکیل می‌دهد، باید منتزع از بدن (نابندمند) باشد تا به‌درستی عمل کند. در عین حال، موضع معرفت‌شناختی او در اثری کم‌تر شناخته‌شده به نام *نظم حسی* بیان شده است که یک توضیح سیستماتیک چشمگیر از یک رویکرد بدنمند به شناخت انسانی ارائه می‌دهد. بنابراین، یک تنش عمیق بین باورهای هنجاری او از یک سو و موضع معرفت‌شناختی او از سوی دیگر وجود دارد. چرا این موضوع اهمیت دارد، فراتر از صرفاً علاقه به تاریخ فکری اقتصاد؟

در دهه‌های اخیر، اقتصاد دستخوش تغییرات عمیقی شده است. یکی از آنها ظهور زمینه‌های تحقیقاتی، یعنی رفتاری، تجربی، و اقتصاد عصبی است که به نظر می‌رسد انسان‌ها را موجودات زنده‌ای از پوست و گوشت می‌دانند و ادعا می‌کنند که مدل عقلانیت انسان اقتصادی را به‌عنوان یک برساخت تحلیلی انتزاعی محض رد می‌کنند. در این ادبیات، هایدک تقریباً به طور کامل نادیده گرفته شده است. باز هم، ممکن است این یک حکایت تاریخی صرف به نظر برسد، اما چیزی بیش از آنچه به نظر می‌رسد در آن وجود دارد. وقتی نقش بدن را در این رشته‌های جدید تحقیقات در نظر بگیریم، روشن می‌شود. به عنوان مثال، در اقتصاد رفتاری، بدن معمولاً به‌عنوان منبع «رفتار نادرست» دیده می‌شود، یعنی تخلفات مکرر و گسترده از عقلانیت (که توسط انسان اقتصادی به‌عنوان معیار تعریف شده است)، مانند اشتباهات در محاسبات احتمالات یا عدم ثبات در انتخاب‌های دینامیک در طول زمان. اگرچه بدن در وضعیت تحلیلی مبهمی رها شده، این فرض وجود دارد که مغز انسان، به‌عنوان بخشی از بدن، شامل سیستمی جداگانه است که باید قادر به عملکرد عقلانی باشد، اما به‌طور مداوم توسط دخالت سایر فرآیندهای بدنی مختل می‌شود، مانند خوردن بیش از حد در زمانی که می‌خواهیم سالم بمانیم. با تکیه بر دیدگاهی که به نقص‌ها اشاره دارد و بیان می‌کند که افراد تقریباً همیشه در رفتار به‌عنوان انسان اقتصادی ناکام می‌مانند (مگر این‌که آموزش ببینند)، اقتصاددان رفتاری نقش یک درمانگر را به عهده می‌گیرد و مسئول طراحی روش‌هایی است که مردم را «تلنگر» بزند تا به جنبه‌های بهتر خود گوش دهند. این رویکرد دیدگاه‌های توصیفی و هنجاری را با هم ترکیب می‌کند و در اصل دوگانگی

دکارتی بین ذهن و بدن را بازتولید می‌کند، به طوری که «ذهن» ممکن است با ویژگی‌های آن انسان اقتصادی قدیمی برابر دانسته شود. در مقابل، بدن محلی است که نیروهای «غیرعقلانی» مانند احساسات، امیال بدنی یا عادات غلبه دارند. این به طور عجیبی یادآور مبارزه میان روح مؤمن مسیحی و گناهان مرگبار است که آن را احاطه کرده‌اند. اقتصاد رفتاری به دنبال نظم‌بخشی به خود بدنمند طبق اصول عقلانیت است، مبتنی بر تشخیص «علمی» مشکلات ناشی از «غیرعقلانیت بدنمند».

حال جالب این است که هیچ تعهد قدرتمندی برای شناسایی تجربی دو سیستمی که در درون افراد در حال نبرد هستند، وجود ندارد: اقتصاد رفتاری خود را به عنوان استفاده از یک دیدگاه روان‌شناختی برای درک تصمیم‌گیری اقتصادی و رفتار قرار می‌دهد در حالی که از هنجارهای تحلیلی اقتصاد پیروی می‌کند و لزوماً به تحقیقات علوم اعصاب مراجعه نمی‌کند. این امر قابل درک است: در مقایسه با «امپریالیسم اقتصادی» مدل استاندارد انتخاب عقلانی در اقتصاد، علوم اعصاب عمدتاً از تصمیم‌های نظری اجتناب می‌کند و کاملاً تجربی است، به طوری که هیچ ارزیابی هنجاری از عوامل مختلف رفتار انسانی وجود ندارد. با این حال، در قالب حوزه‌ی هم‌جوار نورواکونومی، یک خط تفکر وجود دارد که بر روی مغز متمرکز است و مدل‌های اقتصادی انتخاب را بر آن اعمال می‌کند و اغلب حتی نسخه‌های پیشرفته‌ای را که واقعاً با رویکردهای اقتصاد رفتاری سازگار نیستند، دوباره معرفی می‌کند. این دیدگاه به هیچ وجه در علوم اعصاب رایج نیست، بنابراین این حوزه معمولاً به عنوان «علوم اعصاب تصمیم‌گیری» نامیده می‌شود تا به رویکرد خاصی اشاره نکند. این موضوع مهم است زیرا می‌تواند به معنای آن باشد که، همانطور که در این کتاب استدلال می‌کنیم، درک رفتار انسانی نیازمند یک چارچوب نظری است که به طور عمیق در تعامل بسیاری از نیروها، مانند احساسات یا پیش‌بینی‌های شناختی اعمال ریشه‌دار باشد. به عبارت دیگر، نهادینه کردن اقتصاد در علوم اعصاب ممکن است به رد دوگانگی استاندارد اقتصاد رفتاری منجر شود. این دقیقاً درسی است که از ارزیابی نظم حسی هایک در پرتو علوم اعصاب مدرن می‌گیریم.

یک شاخه‌ی مهم دیگر از اقتصاد مدرن وجود دارد که تاریخچه‌ای نسبتاً پیچیده دارد. اقتصاد رفتاری نیز به اوایل پیشرفت‌های ترکیب علوم شناختی نوظهور با اقتصاد برمی‌گردد، جایی که نوع دیگری توسط هربرت سایمون توسعه یافته است. کار سایمون هرگز به‌طور کامل در اقتصاد پذیرفته نشد به جز مفاهیم تأثیرگذاری مانند عقلانیت محدود، به‌طوری که حتی در زمان ظهور آن، ضد آن، فرضیه‌ی انتظارات عقلانی، به یک استاندارد در اقتصاد تبدیل شد. با این حال، میراث پیشرفت‌های اولیه‌ی سایمونی را می‌توان در اقتصاد تجربی با استفاده از بازارهای مصنوعی یافت. این رابطه‌ای نامناسب با اقتصاد رفتاری دارد، هرچند به‌طور سطحی به آزمایشگاه با رویکردی مشابه متدولوژیکی وابسته است. اما این نوع تفکر یک پیامد رادیکال دارد: «رفتار نادرست» انسانی به‌نظر می‌رسد به‌سادگی نامرتب باشد، زیرا بازارها باید حتی کم‌هوش‌ترین فرد را به انتخاب بهینه هدایت کنند. این دیدگاه نظر هائیک دربارهِی قدرت‌های معرفت‌شناختی بازارها را تأیید می‌کند.

پیوند با سایمون در مرکزی‌بودن استعاره‌ی کامپیوتر در تحلیل نهفته است، به‌طوری که عوامل اقتصادی و بازارها می‌توانند به‌عنوان یک ماشین دیده شوند. این استعاره کلیدی برای درک انتزاع در اقتصاد مدرن است. بازارهای مصنوعی که بازارها را شبیه‌سازی می‌کنند، بر روی کامپیوترها اجرا می‌شوند و این بدان معناست که بازارهای دنیای واقعی می‌توانند به‌عنوان نوعی آبر کامپیوتر دیده شوند. در اینجا، انتزاع از بدن‌های انسانی کامل است، زیرا ویژگی‌های آن‌ها هیچ اهمیتی ندارند. در واقع، «مالیه‌ی مقداری» (quantitative finance) راه درازی را در ایجاد بازارها بدون انسان‌ها پیموده است. سنت سایمون راه دیگری را برای استفاده از استعاره‌ی کامپیوتر پیشنهاد می‌کند که آن را به‌عنوان یک کامپیوتر در نظر بگیرد. رویکردهای مشابه نیز در علوم اعصاب تأثیرگذار بوده‌اند و استعاره‌ی کامپیوتر یک موضع تحلیلی را تثبیت کرده است که بر روی مغز متمرکز می‌شود و بدن را در حاشیه قرار می‌دهد، حداقل در مورد (به‌اصطلاح) عملکردهای شناختی بالاتر.

به‌طور خلاصه، تحولات اخیر در اقتصاد بازگشتی به بدن را نوید نمی‌دهند، برعکس، مشکل دقیقاً این است که ما رشته‌های مختلفی را مشاهده می‌کنیم که گاهی متناقض

هستند، اگرچه به نظر می‌رسد که همه‌ی آن‌ها از غفلت نسبت به بدن حمایت می‌کنند، مگر این که بدن به‌عنوان منبع «رفتار نادرست» توصیف شود.

قدرت منتزع از بدن به اقتصاد منحصر نیست و ریشه‌های عمیقی در تاریخ علم غربی دارد که منعکس‌کننده‌ی آن چیزی است که چارلز تیلور به آن «جدا از بدن‌سازی» فرهنگ و جامعه‌ی غربی می‌گوید. این ریشه‌ها در باورهای پیش‌علمی درباره‌ی دوگانگی روح و بدن و اعتقاد اخلاقی این است که بدن به‌نوعی منبع تمام شرارت است که باید منضبط شود، نهفته است. این باورها به ساختارهای فکری تأثیرگذاری تبدیل شدند، مانند دوگانگی دکارتی که پیش‌تر ذکر شد، و به‌طور شگفت‌انگیزی به شکل‌گیری علوم مدرن ادامه می‌دهد. اقتصاد از این منظر به‌شدت دکارتی است و نتیجه‌ی آن، منتزع‌شدن ساختارهای نظری آن است.

اما اقتصاد همچنین بازتاب‌دهنده‌ی فرآیندهای منتزع از بدن است که در واقع با ظهور سرمایه‌داری رخ داد. این همچنین ریشه‌ی معمای هائیک است: هائیک یک دیدگاه بدنمند از انسان‌ها را توسعه داد، اما نیروهای تاریخی واقعی را که از آن‌ها انتزاع کردند، اگر نگوییم تجلیل کرد، مورد تأیید قرار داد.

همان‌طور که گفته شد، یک سنت طولانی از تحلیل انتقادی اقتصاد وجود دارد که به غفلت از بدن و آسیب‌های مستقیم به آن اشاره دارد. با این حال، به‌جز اقتصاد فمینیستی، این نظرات عمدتاً از رشته‌های غیراقتصادی نشأت می‌گیرند. یکی از تأثیرگذارترین مکتب‌های فکری در نیمه‌ی دوم قرن بیستم روان‌کاوی بود که ترکیبی از روان‌شناسی انسان‌گرا و فلسفه است. رویکرد ما متفاوت است، زیرا ما از تحلیل‌های نظری و آزمایش‌های تجربی انجام‌شده در علوم اعصاب، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و همچنین اقتصاد و فلسفه استفاده می‌کنیم تا از نیاز به دوباره بدنمند کردن اقتصاد دفاع کنیم. در این فرآیند، سخن‌پردازی ما می‌تواند به هائیک در *نظم حسی* اشاره کند و بنابراین به‌طور مستقیم هسته‌ی نظریه‌های اقتصادی را که از سرمایه‌داری در خالص‌ترین اشکال دفاع می‌کنند، هدف‌گیری کند. هائیک بسیاری از دیدگاه‌های مربوط به رویکردهای مدرن بدنمند در علوم شناختی را پیش‌بینی کرده است، مانند تکیه بر حس حرکت برای مفاهیم انتزاعی. اگرچه او در *نظم حسی* به آن‌ها اشاره

نمی‌کند، اما نظرات مرتبط او در مورد نهادها نیز به بدنمندی مرتبط است، زیرا او توزیع فرآیندهای شناختی را فراتر از مرز فیزیکی بدن تصور می‌کند.

رویکرد ما به اقتصاد بدنمند عمدتاً اثباتی و تجربی است. با این حال، همان‌طور که در بالا اشاره شد و دوباره با ارجاع به هایک، این رویکرد از اقتصاد رفتاری و نورواکونومی متمایز است و هرچند دیدگاه‌های مشابهی از «عقلانیت بوم‌شناختی» گاهی در ادبیات اقتصاد تجربی پیدا می‌شود، ما فراتر از این تمرکز بر مغز و بدن می‌رویم. مهم‌تر از همه، ما یک دیدگاه بدنمند از سرمایه‌داری را به‌عنوان «ترکیبی» متمایز از نهادهای اقتصادی ارائه می‌دهیم. این نکته‌ای اساسی را مورد تأکید قرار می‌دهد: اگرچه سرمایه‌داری به منتزع‌شدن کمک می‌کند، خود انتزاع در بدن ریشه‌دار است. به عبارت دیگر، هیچ منتزع‌شدنی بدون بدنمندی وجود ندارد، زیرا چیزی که بدنمند نیست نمی‌تواند منتزع شود. بنابراین، پارادوکس تنها ظاهری است و هنگامی که اشکال توزیع‌شده‌ی شناخت را در نظر می‌گیریم، به‌ویژه آن‌هایی که توسط نهاد پول میانجی‌گری می‌شوند، بیشتر حل می‌شود. همان‌طور که گفته شد، استدلال ما شباهت زیادی به ماکس وبر دارد و در معنای مستقیم‌تری، به پیر بوردیو و تحلیل او از عادت‌واره (هابیتوس) و میدان. در سرمایه‌داری، انتزاع از طریق درونی‌سازی، یا «بدنمندی درونی» (به تعبیر ما) نهادهای سرمایه‌داری در بدن ریشه‌دار است. در عین حال، این نهادها در فرآیندهای شناختی بدنمند ریشه دارند، مانند قدرت تحولی استعاره‌هایی چون «زمان پول است» و نشان‌دهنده‌ی «بدن‌مندی بیرونی» هستند، که در آن تجربه‌ی بدنمند خارجی می‌شود و زندگی اقتصادی را شکل می‌دهد.

این تمرکز بر نهادها به ما اجازه می‌دهد که به نوع دیگری از اقتصاد درمانی فکر کنیم که بدن را نه به‌عنوان یک مشکل، بلکه به‌عنوان یک راه‌حل ارائه می‌دهد: برای پرداختن به منتزع‌شدن در زندگی اقتصادی، آنچه مورد نیاز است، نه کاهش بدنمندی، بلکه افزایش آن است. به عبارت دیگر، اگر سرمایه‌داری از طریق منتزع‌شدن آسیب می‌زند، ما می‌توانیم آن درد را با کمک نهادهایی که می‌توانند افراد را توانمند کنند تا سرمایه‌داری را به نوع جدیدی از سیستم تبدیل کنند که بازارهای قوی و بدنمند دارد، بهبود ببخشیم. این چیزی است که ما آن را «تضاد نویس» می‌نامیم: بازار تنها یک

ویژگی از جامعه سرمایه‌داری نیست، بلکه می‌تواند در بستر جامعه قرار بگیرد (باز بدنمند شود). بنابراین، ما به ساخت آرمان‌شهری خود ادامه می‌دهیم، اما آرمان‌شهری که در معنای واقعی کلمه، قابل اجرا و مقیاس‌پذیر است، به محض این که اقدامات مناسب برای ساخت نهادها انجام شود، با پیروی از یک فرآیند دموکراتیک مشارکتی در جامعه. در واقع، بسیاری از ایده‌های ما در طول دو قرن گذشته از سوی اقتصاددانان با گرایش‌های مختلف بیان شده است، مانند محصور کردن برخی از اثرات بی‌ثبات‌کننده سیستم‌های پولی و مالی مدرن، و آن‌ها اغلب اصلاحاتی را پیشنهاد کرده‌اند که به تثبیت بازارهای مالی در (به اصطلاح) «حوزه‌ی واقعی» می‌پرداختند. ما این پیشنهادها را از منظر باز بدنمند کردن اقتصاد بازنگری می‌کنیم. در این مرحله، ما از مارکس جدا می‌شویم، زیرا دیدگاه او از «کمونیسم» جزئیات کافی ندارد. با این حال، ما عناصر اصطلاحی مشترک را جمع‌آوری می‌کنیم: آرمان‌شهر ما، بازار به‌عنوان جامعه است. این آرمان‌شهر بیان‌گر یک تأمل انتقادی نه تنها بر بازارهای کنونی، بلکه بر نقش دولت در سرمایه‌داری است. دولت رفاه مدرن یک شکل دیگر از انتزاع در مدیریت بوروکراتیک نیازهای انسانی است، تشخیصی که دوباره به دیدگاه جامع ماکس وبر از سرمایه‌داری عقلانی می‌انجامد. از این نظر، بازارها به‌عنوان جوامع نیز به نگرانی مرکزی تفکر لیبرال کلاسیک می‌پردازند که با نظریه‌پردازان انتقادی مشترک است: حفاظت از فرد انسانی در برابر قدرت تکنوکراتیک فراگیر دولت، که در سبک‌های توتالیتار و کافکایی آن تجلی می‌یابد. ما فراتر از دوگانگی «دولت در برابر بازار» که از قرن نوزدهم در تفکر درباره‌ی اقتصاد و سیاست اقتصادی ریشه‌دار شده و باعث رنج‌های عظیمی شده است، حرکت می‌کنیم و به‌ویژه در بازگشت نولیبرالیسم متأثر از هایدک در دهه‌ی ۱۹۸۰. در باقی‌مانده کتاب، ساختار استدلال ما به شرح زیر توسعه می‌یابد.

فصل دوم زمینه‌ساز کتاب است. ما با تشخیص این که از زمان آغازین خود، به‌ویژه در پرتو دیدگاه جامع آدام اسمیت درباره‌ی طبیعت انسانی و نهادها، اقتصاد به یک مجموعه از نظریه‌های منتزع از بدن که از واقعیت‌های انسانی و اجتماعی فاصله گرفته‌اند، تکامل یافته است، شروع می‌کنیم. دوره‌ی بحرانی، جدایی رادیکال اقتصاد از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پس از انقلاب مارژینالیستی و گرایش به افزایش

ریاضی‌سازی در اوایل قرن بیستم بود. اوج منتزع از بدن بودن، استقرار گسترده‌ی استعاره‌ی کامپیوتر به عوامل اقتصادی و بازارها است. این دیدگاه عمل اقتصادی را به‌عنوان پردازش انتزاعی اطلاعات در تصمیم‌گیری کاهش می‌دهد و تعریف می‌کند. ما سه انگیزه‌ی اصلی برای این تحول در اقتصاد را شناسایی می‌کنیم: اول، برای ایجاد استقلال رشته‌ای از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی؛ دوم، برای رسمی‌سازی پیش‌فرض هنجاری آزادی فردی؛ و سوم، برای اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرا به رفتار پیچیده‌ی جمعیت‌های بزرگ عوامل. با این حال، استدلال می‌کنیم که یکی از ارکان توخالی مدل استاندارد منتزع از بدن، برخورد با قیمت‌ها به‌عنوان حاملان اطلاعاتی است که پارامترهای تصمیمات عقلانی در بازار را تشکیل می‌دهند. قیمت‌ها فقط زمانی به اطلاعات تبدیل می‌شوند که توسط انسان‌های زنده در زمینه‌های اجتماعی تفسیر شوند.

اخیراً، رویکردهای جدیدی پدید آمده‌اند که به نظر می‌رسد اقتصاد را بازبندمند می‌کنند، یعنی اقتصاد رفتاری، اقتصاد تجربی و نورواکونومی. با این حال، همان‌طور که در این فصل (و فصل‌های بعدی) نشان می‌دهیم، این رویکردها می‌توانند از نظر بدنمندی نامنظم و بی‌نتیجه باقی بمانند. به‌عنوان مثال، اقتصاد رفتاری هنوز به استاندارد عقلانیت پایبند است، زمانی که به‌طور سیستماتیک بر روش‌شناسی تشخیص «انحرافات» تکیه می‌کند و حتی وقتی که تدابیر درمانی را توصیه می‌کند، همان‌طور که در تلنگرهای معروف است. اقتصاد تجربی به نتایجی منجر می‌شود که در آن انسان‌ها از برنامه‌ها و الگوریتم‌ها که نماینده‌ی عوامل بدون هوش هستند، قابل تمایز نیستند. نورواکونومی بخشی از مدل اقتصادی متعارف را به‌عنوان یک چارچوب نظری به کار می‌گیرد. از سوی دیگر، این رشته‌ها نیز، خواه به‌طور عمدی یا غیرعمدی، اهمیت جنبه‌های بدنمندی و موقعیتی تصمیم‌گیری اقتصادی را در مطالعات تجربی مورد تأکید قرار داده‌اند و به‌عنوان چند نمونه نقش اساسی تجربه، احساسات یا فرهنگ را نشان داده‌اند. ما استدلال می‌کنیم که یکی از دشواری‌ها در سازماندهی سیستماتیک این بینش‌های نویدبخش به‌عنوان یک پارادایم جدید در اقتصاد این است که اقتصاد پیرو یک درک قانون پوششی یا قیاسی-قانونی از تبیین است، همان‌طور که در زمینه‌ی

فیزیک وجود دارد. علوم اعصاب و بسیاری از شاخه‌های روان‌شناسی به‌طور مقایسه‌ای پیرو رویکردی هستند که بیشتر با علوم زندگی عمومی متناسب است، یعنی، اکتشاف و شناسایی مکانیسم‌های تولیدکننده برای پدیده‌های مشاهده‌شده بدون این که آن‌ها را به یک مجموعه‌ی منسجم و بسته از فرضیات نظری که از پیش معرفی شده‌اند یا به‌طور اصولی تعریف شده باشند، وارد کنند. منتقد مشهور فیزیکی‌لیسمی که زیرساخت اقتصاد متعارف و برخی جریان‌های علوم اجتماعی است، هایک است، که با رویکرد او به بازار به‌عنوان یک نظم خودجوش و سیستم انتزاعی از قواعد سازگار است. به‌عنوان مثال، همان‌طور که اقتصادهای تاجر و ریگان نشان می‌دهد، نظرات او به شکل‌گیری سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی که در دهه‌های آخر قرن بیستم ظهور کرد و بر گفتمان‌های اقتصادی نسل‌های اقتصاددانان و دانشمندان سیاسی تأثیر گذاشت، کمک کرد.

با این حال، فصل ۳ نشان می‌دهد که هایک اقتصاددان همچنان در تضاد عمیق با هایک روان‌شناس است و به‌ویژه اینکه رویکردهای او به بازار و مغز در یک چارچوب نظری منسجم نمی‌گنجد. «پارادوکس هایک» که ما شناسایی می‌کنیم به یکی از موضوعات مرکزی این کتاب اشاره دارد: اگرچه هایک یک تصور انتزاعی از بازار را ترویج می‌دهد، او در اثر بنیادیش، نظم حسی، یک دیدگاه بدنمند رادیکال از مغز را توسعه می‌دهد. دومی به این معناست که انتزاع به‌عنوان یک فرآیند شناختی باید بدنمند باشد؛ بنابراین، بازار به‌عنوان یک وسیله‌ی انتزاع باید در بدنمندی ریشه‌دار و محدود باشد. ما استدلال می‌کنیم که دیدگاه انتزاعی هایک درباره‌ی بازار ناشی از رد هنجاری، ایدئولوژیک و حتی حسی او از عدالت اجتماعی است. با بررسی دقیق نظر او درباره‌ی مغز و شناخت، نشان می‌دهیم که چرا نمی‌توان آن را با تحلیل او از بازار به‌عنوان یک نظم انتزاعی آشتی داد. ما این پارادوکس را با رویکرد نظری منسجم که توسط هم‌عصر هایک و برنده‌ی نوبل اقتصاد، هربرت سایمون، توسعه یافته، مقایسه می‌کنیم. سایمون نیز نقش‌های روان‌شناس و اقتصاددان را ترکیب کرد، اما به‌طور مداوم یک رویکرد انتزاعی را در زمینه‌ی شناخت را در سرتاسر کار خود به‌کار می‌گیرد. با وجود قوت برخی از پیشرفت‌های آن‌ها، در کتاب ما از مسیرهای هایک روان‌شناس پیروی می‌کنیم

تا یک رویکرد سیستماتیک‌تر به اقتصاد بدنمند توسعه دهیم که در نهایت، برخلاف هایک اقتصاددان، عدالت اجتماعی به‌عنوان چراغی برای سیاست و عمل اقتصادی تبدیل شود.

با الهام از نظم حسی، فصل ۴ اصول نظری بدنمندی را توسعه می‌دهد. ما رشته‌های مختلفی از این ادبیات غنی را که عمدتاً بر علوم شناختی، روان‌شناسی و زمینه‌های مرتبط نزدیک در فلسفه (تحلیلی) و پدیدارشناسی، علوم اعصاب، یا علوم کامپیوتر تمرکز دارد، گرد هم می‌آوریم. برخلاف هایک، این ادبیات به‌طور کامل بر تحقیقات تجربی پایه‌گذاری شده است. ما چندین روند در این ادبیات را بررسی می‌کنیم. استدلال می‌کنیم که حرکت از عقلانیت نابدنمند به خرد بدنمند برای مطالعه‌ی حیات اقتصادی نیازمند پیوند بین ادراک، شناخت و عمل، و پیوند موجود زنده و محیط است. ما همچنین بر لزوم غلبه بر مخالفت بین عقلانیت و احساس تأکید می‌کنیم و روندهای کنونی در تحقیقات بدنمندی (مانند نورون‌های آینه‌ای، نشانگرهای جسمی) را به اقتصاددانانی مانند آدام اسمیت و جان مینارد کینز مرتبط می‌کنیم. بدنمندی یک مفهوم بنیادی در نظریه‌های معاصر نمادهای ادراکی (بارسالوا و دیگران)، استعاره‌های مفهومی (لاکاف، جانسون و دیگران)، ترکیب مفهومی (فاوکونیه، ترنر و دیگران)، بازاستفاده‌ی عصبی و اکسپتیشن (اندرسون و دیگران)، شناخت توزیع‌شده (هچینز و دیگران)، و شناخت مبتنی بر زبان و میانجی‌گری آثار (ویگوتسکی و دیگران) است، که فقط به چند مورد از منابع عمده‌ای که در این فصل بررسی می‌کنیم اشاره می‌شود. همه‌ی این نظریه‌ها با این ایده هم‌راستا هستند که شناخت در سیستم‌های حس حرکتی ریشه دارد که رابطه‌ی بین موجود زنده و محیط (اجتماعی و فرهنگی) را به‌وجود می‌آورد و به این معناست که انتزاع نه تنها مخالف بدنمندی نیست، بلکه به میانجی آن ممکن می‌شود و حتی فراخوانی برای بدنمندی بیشتر است. بنابراین، پارادوکس هایک که در فصل قبلی شناسایی شد، با تجلیل از نقش بدنمندی در زندگی اقتصادی، نه با نابودی آن، حل می‌شود. در ادامه، ما دیالکتیک بدنمندی درونی و بیرونی را به‌عنوان یک اصل بنیادی که می‌توان آن را به فلسفه هگل نسبت داد، و در تفکر دانشمندان برجسته در تاریخ تفکر اجتماعی غرب، مانند گئورگ زیمل، ماکس وبر،

نوربرت الیاس، جان دیویی، جورج هربرت مید، موریس مرلو-پونتی، و یا به‌عنوان یک متفکر کلیدی در رویکرد بدنمذ خود به کنش اقتصادی و نهادها، پیر بوردیو، تجلی می‌دهیم. به‌طور کلی، رویکردهای فلسفی، روان‌شناختی و اجتماعی به بدنمذی یک دستگاه تحلیلی را ارائه می‌دهند که می‌تواند به‌طور سازنده‌ای برای درک بهتر پدیده‌های اقتصادی به کار رود. با پیش‌بینی پیشرفت‌های بعدی در کتاب، ما توجه ویژه‌ای به الگوهای تصویری و استعاره‌ها در ایجاد هستی‌شناسی اجتماعی اقتصاد (با کاربردهایی در ترجیحات و شناخت عددی)، به ترکیب مفهومی به‌عنوان یک وسیله خلاقیت در زندگی اقتصادی (با کاربردهایی در آثار مادی مانند قیمت‌ها)، و به نقش زبان در ساختن خود و تشکیل کنشگران اقتصادی (با کاربردهایی در تصمیم‌گیری اقتصادی و خودتنظیمی) می‌دهیم. از این منظر، و در تضاد با روندهای اصلی در اقتصاد رفتاری و تجربی، بدنمذی دیگر نادیده گرفته نمی‌شود و به‌عنوان منبعی از اختلالات در عقلانیت (بازارمحور) در پرتو یک استاندارد هنجاری نابدنمذ دیده نمی‌شود؛ بلکه، بدنمذی (درونی و بیرونی) عقلانیت، زمینه را برای نظریه‌ی ما درباره‌ی کنش اقتصادی و عمل نهادینه فراهم می‌کند.

در این زمینه، فصل ۵ از مفهوم بدنمذی استفاده می‌کند تا یک بدیل رادیکال برای عامل اقتصادی عقلانی توسعه دهد، از جمله دگرگونی‌های اخیر آن در اقتصاد رفتاری. در این فرآیند، ویژگی‌های شخص معقول یا کنشگر اقتصادی را به‌عنوان متمایز از عامل اقتصادی ترسیم می‌کنیم. مفهوم کنشگر بر اساس مفاهیم بنیادی بیولوژیکی مرتبط با بدنمذی، یعنی خودآیینی و احساسات، بنا شده است. خودآیینی معادل مفهوم سنتی آزادی است و به توانایی‌های خودتعیینی و شکوفایی اشاره دارد. احساسات، ارزش‌گذاری را پایه‌گذاری می‌کنند و به عمل معقول اجازه می‌دهند. مفهوم کنشگری ما در سنت هگلی قرار دارد که به شخص به‌عنوان یک تکامل تاریخی و فرایند تکاملی نزدیک می‌شود و در روابط اجتماعی گنجانده شده است. این را می‌توان در قالب سه‌گانه‌ی مفهومی بدنمذی درونی، بدنمذی بیرونی و شناخت تحلیل کرد. یک نتیجه‌ی مهم این است که کنشگری نمی‌تواند به فرد تقلیل یابد، بلکه در ترکیب‌های کنشگران و آثار توزیع‌شده است که منجر به انتقال بالقوه و موقعیتی به «روش عمل ما» می‌شود. در

چنین ترکیب‌هایی، کنشگری در قدرت‌های کنشگری گنجانده می‌شود که به یک کنشگر تعلق دارد و به‌عنوان احساسات تجربه می‌شود. در زمینه‌ی بازارها، یک مثال مهم از احساسات، اعتماد است. ما مفهوم کنشگری را بیشتر با اشاره به نظریات آمارتیا سن و مارتا نوسباوم درباره‌ی «توانمندی‌ها» و «عملکردها» تشریح می‌کنیم. علاوه بر کنشگری، هویت ویژگی تعیین‌کننده‌ی دیگری از یک کنشگر است. رویکرد ما به هویت بر تحلیل حافظه به‌عنوان سازنده‌ی خود بنا شده است. یک ابزار کلیدی برای شکل‌گیری و ابراز هویت، روایت‌هایی است که با دیگران به اشتراک گذاشته می‌شوند. به‌طور خلاصه، شخص معقول در اقتصاد، کنشگر اقتصادی است که احساسات را تجربه می‌کند، در جستجوی شکوفایی در خودآیینی است و دلایل عمل او به‌طور متقابل توسط دیگران شناخته می‌شود.

فصل ۶ ادامه‌دهنده‌ی خط استدلال هگلی است که در فصل‌های قبلی آغاز شده و دیدگاه نهادها را که به‌عنوان «طبیعت دوم» توصیف می‌شوند، بازسازی می‌کند؛ به این معنا که جهان اجتماعی به‌طور درونی بدنمند است و در نهایت برای ما «شفاف» می‌شود. به عبارت دیگر، ما بر اساس نهادها زندگی می‌کنیم بدون این که از وابستگی آن‌ها به شرایط خاص آگاه باشیم، مانند فرد ناپینایی که از عصا به‌عنوان گسترش بدن خود استفاده می‌کند. از این منظر، ما یک رویکرد جدید توسعه می‌دهیم که نظریه‌ی نهادهای ماساهی کو آکی را با جامعه‌شناسی (بدنمند و شناختی) بوردیو ترکیب می‌کند. در حالی که نظریه‌ی اقتصادی نابدنمند درباره‌ی نهادها (و مدل اصلی آکی) بر نقش آن‌ها به‌عنوان واسطه‌های اطلاعات تأکید دارد، ما بر نقش قدرت تأکید می‌کنیم. بدین معنا که قدرت برای اجرای نهادها ضروری است و نهادها قدرتی را به‌عنوان قدرت کنشگری که به‌طور متفاوتی بین افراد توزیع می‌شود، ایجاد می‌کنند و در نتیجه نابرابری را نیز تولید می‌کنند. به‌طور خاص، این فصل با نقد نابدنمندسازی در نظریه‌ی بازی‌ها آغاز می‌شود که استاندارد روش‌شناختی در تحلیل‌های اقتصادی نهادها است. ما نشان می‌دهیم که نظریه‌ی بازی‌ها تنها زمانی می‌تواند به‌طور معنادار به کار رود که به‌طور کامل در زمینه‌ای واقعی با کنشگران واقعی که قدرت‌های کنشگری بدنمند را به کار می‌برند، جای گیرد، همان‌طور که در رویکردهای بنیادی مانند بازسازی و

بازآفرینی معضل زندانیان توسط الینور آستروم در نظریه و عمل او در زمینه مشترکات قابل مشاهده است. آکی این موضوع را یک قدم جلوتر برده و در مدلی به‌طور صریح به نقش واسطه‌گری زبانی و نمادین، و همچنین گرایش‌ها، در ایجاد تعاملات بین کنشگران که منجر به نهادینه‌سازی شیوه‌ها می‌شود، اشاره کرده است. با تکیه بر از این دست کارهای پیشین، ما مدل آکی-بورديو را به‌عنوان یک چارچوب جدید ارائه می‌دهیم که هدفش توضیح نهادها به‌وسیله‌ی مفاهیم اساسی بورديو از عادت‌واره، میدان و سرمایه‌ی نمادین است. این مدل تنها منطق مفهومی دیدگاه بدنمند از نهادها را پیشنهاد می‌کند. ما به توسعه‌ی یک دستگاه مفهومی دقیق‌تر ادامه می‌دهیم که برخی از عناصر اساسی نظریه‌ی نهاد جان سیرل را شامل می‌شود و آن‌ها را به ابزارهای تحلیل بدنمند که در فصل‌های قبلی توسعه یافته‌اند، مرتبط می‌کند: به‌ویژه، ما عملکرد وضعیت سیرل را به‌طور بدنمند از طریق مفاهیم استعاره و ترکیب مفهومی تبیین می‌کنیم و به دو شکل از اراده اشاره می‌کنیم که زمینه‌ساز تمایز بین حالت من (I-mode) و حالت ما (We-mode) (mode) در تحلیل قدرت کنشگری است. این رویکرد عمومی ما را به بازنگری یک طبقه‌بندی چهار نوع از روابط اجتماعی پیشنهادی آلن فیسک سوق می‌دهد، که ما آن را بیشتر در قالب تمایز اصلی بین حالت من (I-mode) و حالت ما (We-mode) سیستماتیک می‌کنیم، که حالت ما نوعی جامعه را تعریف می‌کند و سه نوع از حالت من، یعنی سلسله‌مراتب (Hierarchy)، معاوضه‌به‌مثل (Reciprocity) و بازار (Market) را به‌وجود می‌آورد. این چهار نوع به چهار نوع عملیات مقیاس‌بندی شناختی که فیسک بیان کرده، و همچنین به الگوهای بدنمندی که شناسایی کرده‌ایم، یعنی الگوهای BALANCE، VERTICAL، CONTAINER، و RESOURCE، مرتبط است. در درک عمل‌های واقعی نهادینه، ما به ضرورت در نظر گرفتن ترکیب‌های مختلف، مانند نهادینه‌سازی کار، که در آن نوع بازار (بازار کار) و نوع سلسله‌مراتب (شرکت) به‌طور نزدیکی به هم گره‌خورده‌اند، پی می‌بریم.

فصل ۷ روش‌شناسی برگرفته از فصل قبلی را به نهادهای اصلی سرمایه‌داری، یعنی پول، مالکیت و کار، اعمال می‌کند، جایی که پول نقش محوری را به‌عنوان وسیله‌ای برای انتزاع در بازار ایفا می‌کند. رویکرد ما به پول از زیمل الهام گرفته شده است و

ترکیبی از استدلال‌های فلسفی، روان‌شناختی و تاریخی او را شامل می‌شود. بدن‌مندی درونی از طریق درونی‌سازی اصل هزینه‌ی فرصت به‌وسیله قیمت‌های پولی شکل می‌گیرد و بدن‌مندی بیرونی از طریق دارایی‌سازی، یعنی ترکیب شناختی اشیاء و پول در قیمت‌گذاری عمل می‌کند. هر دو حرکت به گسترش بازارها منجر می‌شود مگر این‌که توسط نیروهای اخلاقی و سیاسی مهار شود. ما روایت‌های نابدنمند از پول را که به‌طور فرضی برای غلبه بر محدودیت‌های مبادله طراحی شده‌اند، رد می‌کنیم و پول را به‌عنوان بدهی‌های دارایی‌شده در اشکال خصوصی آن بررسی می‌کنیم، جایی که کارکردهای آن به‌عنوان یک استاندارد ارزش از پول عمومی، مانند مالیات‌های نقدی، پدیدار می‌شود. مدل آکی-بورديو امکان توضیح نقش اساسی اعتماد در پول را در چنین ترکیب نهادی پیچیده‌ای فراهم می‌کند. پول به‌طور درونی به عدم تقارن‌های قدرت در بازار مرتبط است، زیرا نسبت به سایر دارایی‌ها دارای کم‌ترین خاصیت دارایی است، مانند بازارهای کار که در آن کارفرمایان به کارگران دستمزد پولی می‌پردازند که مهارت‌های آن‌ها خاص‌تر از پول است. پول همچنین به‌عنوان وسیله‌ای برای انتزاع در نهاد مالکیت عمل می‌کند، که ما آن را به‌عنوان یک روش عمل نهادینه برای تصاحب، متمایز از مالکیت، تصاحب و سرقت تحلیل می‌کنیم. مالکیت از انتزاع پدید می‌آید، هم به‌طور مفهومی و هم به‌طور مادی، به‌عنوان ایجاد قابلیت انتقال اشیاء تصاحب‌شده از طریق بازارها. در مقابل، ما مالکیت را به‌عنوان ارتباطی تعریف می‌کنیم: مالکیت به‌طور اساسی به‌عنوان یک شکل شناسایی از تصرف بدنمند است. این تفاوت به‌طور تاریخی در انتقال از نظام مشاع مالکیت زمین به نظام مالکیت خصوصی نمایان می‌شود. تصاحب به معنای بدنمند در حس لاک‌ی از مالکیت است، یعنی با سرمایه‌گذاری کار در یک شیء برای به‌دست‌آوردن منفعت، و مالکیت و تصاحب در فهم هگلی از مالکیت به‌عنوان یک گسترش از خود و وسیله‌ای برای خودتحقق‌یابی همگرا می‌شوند. با این حال، همان‌طور که مارکس به‌درستی شناسایی کرده است، دیدگاه هگلی با انتزاعی که از طریق بیگانگی در بازار میانجی‌گری می‌شود، در تنش است. ما بحث را با نوعی سرقت که از زمان پیدایش سرمایه‌داری مدرن بسیار مهم بوده است، مانند مصادره‌ی زمین در (نو)استعمار، یا سرمایه‌داری رفاقتی امروز در استثمار منابع طبیعی، به پایان می‌رسانیم.

بخش آخر فصل ۷ به بحث درباره‌ی کار اختصاص دارد، که به‌عنوان یک پارادوکس در اقتصاد مدرن ظاهر می‌شود، که کار را به‌عنوان عدم کارایی می‌بیند، در بازارها آزاد است، اما در عین حال تحت سلسله‌مراتب در شرکت‌ها قرار دارد و در صورت عدم میانجی‌گری بازارها غیرمولد است. ما این وضعیت پارادوکسیکال را به‌عنوان نتیجه‌ی دارای‌سازی کار انسانی به‌عنوان «قدرت کار» توضیح می‌دهیم. با این حال، کار عمدتاً در سازمان‌ها، نه در بازارها، انجام می‌شود. ما نقص‌های نظریه‌های نابدمند از سازمان اقتصادی را بررسی می‌کنیم که ادعا می‌کنند توضیح می‌دهند چگونه سازمان‌ها می‌توانند بر فرصت‌طلبی در بازار غلبه کنند، در حالی که در واقع، اشکال معاصر سازمان‌ها فرصت‌طلبی را ایجاد می‌کنند و غالباً سعی می‌کنند کار را با تصاحب دانش ضمنی کارگران بدنمند کنند. نظریه‌های سرمایه‌ی انسانی ارتباط ضمنی بین انتزاع در حوزه‌های سازمانی و بازار را ایجاد می‌کنند و به نوبه‌ی خود به تجاری‌سازی و غیرانسانی‌سازی کارگران دامن می‌زنند. در مقابل، ما یک تحلیل بدنمند توسعه می‌دهیم که بر اساس رویکرد آرنه به *vita activa* [به معنی زندگی فعال] بنا شده است، که یک اصطلاح جایگزین را معرفی می‌کند که برای درک تفاوت‌های بین مراقبت، بازتولید و تولید در فعالیت‌های انسانی اهمیت دارد.

کتاب ما با فصل ۸ در مورد آرمان‌شهر در اقتصاد بدنمند به پایان می‌رسد. کارل پولانی گذار به سرمایه‌داری را به‌عنوان تحمیل آرمان‌شهر اقتصاد لیبرال قرن نوزدهم بر جامعه تشخیص داده است، که ما در فصل‌های قبلی به‌عنوان یک فرآیند منتزع از بدن تحلیل کرده‌ایم که افراد را از روابطشان با دیگران و جهان جدا می‌کند. اقتصاد بدنمند یک بدیل رادیکال ارائه می‌دهد بدون اینکه از بازار به‌عنوان یک عمل اجتماعی تبادل اقتصادی دوری کند یا آن را پرستش کند. کلید این کار، بازآفرینی بازارها به‌عنوان جوامع است. ما به این موضوع به‌عنوان یک آرمان‌شهر ملموس نزدیک می‌شویم، که یک تمایل آرمان‌شهری را بیان می‌کند که به‌عنوان بدنمندی رو به جلو درک می‌شود، جایی که (دیدگاه یک) اقتصاد آینده که هم‌اکنون در حال ظهور است، پیاده‌سازی می‌شود. ما رویکرد خود را بر اساس یک تأمل انتقادی بر رویکرد اصلی به رفاه و طراحی نهادها بنا می‌گذاریم که بر مفاهیم شکست بازار و اثرات خارجی متمرکز

است. ما دیدگاه معمولی در مورد اینکه قیمت‌ها به‌عنوان شاخص‌های کمیابی عمل می‌کنند را معکوس می‌کنیم و پیشنهاد می‌کنیم که اثرات خارجی، شاخص‌های بدنمند کمیابی از نظر احساسات نیاز و کمبود هستند، در حالی که درونی‌سازی اثرات خارجی در بازار از طریق قیمت‌های پولی به «خاموش کردن» این احساسات می‌انجامد. ما محدودیت‌های تحولات اخیر که به بدنمندی اشاره دارند، به‌ویژه در اقتصاد رفتاری از طریق تلنگر، در رویکرد الینور آستروم به نهادها و رفاه، و در مطالعات شادی، را بررسی می‌کنیم. چارچوب ما از رویکرد اودایمونیک به رفاه به‌عنوان شکوفایی پیروی می‌کند که ما آن را بیشتر در قالب چارچوب WISER تفصیل می‌دهیم. WISER مخفف رفاه (Wellbeing)، شمولیت (Inclusivity)، کفایت (Sufficiency)، توانمندسازی (Empowerment) و تاب‌آوری (Resilience) است که ما در زمینه‌ی اهداف توسعه پایدار سازمان ملل (UN SDGs) مورد بحث قرار می‌دهیم. در ادامه، آرمان‌شهر ملموس خود را از یک موضوع کلیدی، یعنی ایجاد بازارها به‌عنوان جوامع با اشاره‌ی ویژه به کار با کرامت، به شرایط نهادینه عمومی آن انتقال می‌دهیم. ما نشان می‌دهیم که درآمد پایه‌ی جهانی (UBI) کلید ایجاد خودآیینی در و از بازار است، به‌طوری که بازار به جستجوی انسانی برای شکوفایی تابع می‌شود و بنابراین، وسیله‌ای است و نه هدفی در خود. این رابطه بین کارگران و شرکت‌ها را بازآفرینی می‌کند و همچنین از طریق سایر تحولات نهادینه که بازارها را دوباره بدنمند می‌کنند، مانند تقویت ریشه‌داربودن منطقه‌ای آن‌ها، یا توانمندسازی فعالیت‌های تولیدی مستقل (برای مثال در زمینه به اشتراک‌گذاری، تعمیر و DIY) بهره‌برداری می‌شود. چنین اقداماتی نیازمند تغییرات نهادی در زمینه‌ی وسیع‌تری از بازارها است، به‌عنوان مثال، یک اصلاح رادیکال در سیستم حقوق مالکیت معنوی (IPR). ما این شرایط را ترسیم می‌کنیم، مانند تقویت مسئولیت شخصی در سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و مالی، اصلاح سیستم پولی و اجرای غیرمالی‌سازی آن، یا بازنگری در سیستم مالیات. این فصل با بحثی درباره برنامه‌ی تحقیقاتی آینده برای اقتصاد بدنمند به پایان می‌رسد، در حالی که به برخی از محدودیت‌های کتاب خود اعتراف می‌کنیم و به آینده‌ای نگاه می‌کنیم که به درک جهان اقتصادی کمک خواهد کرد و همچنین آن را تغییر خواهد داد.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ی فصل اول کتاب «بدنمندی، اقتصاد سیاسی و شکوفایی انسان» (**Embodiment, Political Economy and Human Flourishing**) از فردریک باسو و کارستن هرمان-پلات است که چکیده و معرفی مباحث سایر فصول این کتاب است.